

همایون صنعتی زاده

۱۳۸۸-۱۳۰۸ خ

فرهنگ و نوگرایی، ویژگی برجسته خانواده صنعتی زاده است، پدر بزرگش، اکبر صنعتی در سال ۱۳۹۵ خ اولین پرورشگاه را در کرمان تأسیس کرد. مشارکت در تأسیس انتشارات فراکلین، کتاب های جیبی، چاپ کتابهای درسی برای افغانستان، مشارکت تأسیس کارخانه کاغذ پارس، شرکت گل زهرا و... بخشی از تلاش او می باشد. کار، برایش وظیفه و بیکاری نوعی خوره بوده؛ اهل تظار و جنجال نبوده؛ وی خوش فکر، توانا، تازه یاب و ابداع کننده بود.

همایون، خواهرزاده یحیی دولت آبادی (از مشروطه خواهان) بود. اکبر صنعتی پدر بزرگش (معروف به کر) از خانواده شالبافان بود؛ که در کودکی بر اثر بیماری حصبه و تب شدید، شنوایی خود را از دست داد. اکبر فاقد تحصیلات رسمی بود. به مدت چند سال در هندوستان، استانبول و روسیه به کار و سفر پرداخت و از راه تجربه و مشاهده به شناخت جهان رسید. در جوانی، پس از انجام مراسم حج به دلیل علاقه ای که به سید جمال الدین اسدآبادی داشت، خود را به استانبول رساند و در بسیاری از مجالس سید شرکت کرد.

پس از دستگیری میرزا آقاخان کرمانی و شیخ احمد روحی (یاران سید) خود سید نیز به پنهان شورش ارمنه استانبول (۱۳۱۱هـ/ ۱۸۹۳م/ ۱۳۷۲ خ) تحت نظر قرار گرفت؛ از این رو، اکبر به ایران بازگشت و به کار شالبافی و فروش شال و قالی ادامه داد. از نظر او، کرمان سرزمین کم بارانی است و کشاورزی آن برای رفاه عمومی کافی نیست؛ از این رو برای پیشرفت آن، باید به دانش و صنعت روی آورد. تولید و صدور کالاهایی مثل شال - که با کرک بافته می شود - و قالی در بهبود زندگی مردم نقش موثری دارد.

اولین سرمایه وی از طریق تولید کلاه نظامی قابل شست و شو فراهم شد؛ که در جنگ جهانی اول مورد استفاده قرار گرفت. (۱) به روایتی سید جمال الدین به وی پیشنهاد کرد از آن جا که کرمان شهر فقیری است، اگر بخواهد خدمتی کند، یک موسسه تربیتی، خصوصاً برای افراد فقیر و بچه های شالباف - که بسیاری پدر و مادر خود را از دست داده اند - تأسیس نماید. از همان جا فکر پرورشگاه به ذهن صنعتی آمد. این ایده ده سال پس از آن، تحقق عینی یافت.

اکبر صنعتی مردی عملگرا بود؛ او عقیده داشت همه نظریات فلسفی و اجتماعی باید، منجر به کار شود. روزی نایبانی از او کمک خواست؛ صنعتی گفت: برو کار کن. نابینا پرسید من چطور می توانم کار کنم. وی دستش را گرفت و به معمار پرورشگاه سپرد. او گفت: جلو زنبیل آجر و گل را یک بیبا بگیرد و از طرف عقب آن را مرد نابینا. آن زمان، مزد کارگر یک قران بود؛ اکبر گفت روزی سی شاهی به نابینا بپردازند. این شیوه باعث شد که چندین نابینا مشغول کار شوند. فعالیت اجتماعی خانواده صنعتی از زمان قاجار و با این خانواده، بخشی از سرمایه و درآمد خود را سرپرست، آغاز شد. پیش از ۹۰ سال است که این خانواده، بخشی از سرمایه و درآمد خود را وقف این مرکز می کنند. این پرورشگاه (دارالایتمام سابق) در سال ۱۳۹۵ خ، در بحبوحه جنگ بین الملل اول در نزدیکی کاروان سرای محل خدمتش تأسیس شد. ابتدای کار، بچه ها در سه اتاق نگهداری می شدند، به تدریج ساختمان موسسه توسعه و تعداد بچه ها افزایش یافت. در سال ۱۳۱۰، پنجاه بچه با لباس متحدالشکل و در سال ۱۳۲۰ هشتاد و چهار بچه در آن نگهداری می شدند. اولویت نگهداری با بچه هایی بود که پدر و مادر خود را از دست داده بودند. او مخارج پرورشگاه را با بودجه محدود خود، کمک های مردمی و حمایت برخی از روسای اداره معارف، تأمین می کرد.

صنعتی در حال استفاده از زمین بایری برای گسترش پرورشگاه بود که با مخالفت سرتیپ البرز (فرمانده نظامی کرمان) مواجه شد؛ از این رو به پادگان، نزد وی رفت و گفت: می خواهم کاری کنم که شما احتیاج به زندان نداشته باشید. بیشتر بچه های زندانی، کسانی هستند که بی مری بوده و کارشان به زندان کشیده است.

به این ترتیب، موافقت وی را برای تأسیس ساختمان جدید، به دست آورد. صنعتی، هر روز از یک دسته سرباز برای کمک به بنایان، استفاده می کرد و تاجایی که می توانست در اطراف زمین وسیع دیوار کشید. این زمین، امروز یکی از محوطه های وسیع درخت کاری شده می باشد. پرورشگاه وی ۱۶ هزار و ۸۰۰ مترمربع مساحت و ۴ هزار و ۲۷۱ مترمربع، زیر بنا دارد. در بخش جنوبی آن، حمامی با ۱۸ دوش ساخت. بچه ها علاوه بر آموزش الفبا، روزی چند ساعت شال بافی، قالی بافی، نقاشی، طراحی نقش قالی و رنگرزی می آموختند. برخی از بچه ها کفافی، مکانیکی، آهنگری و خیاطی را نیز در سال های ۱۳۳۳ آموختند. او برخی روزها، بچه ها را برای جمع آوری پوست انار و گردو از خاکروبیه های فرستاد؛ تا از آن برای رنگرزی استفاده کنند. سید علی اکبر صنعتی، نقاش و مجسمه ساز چیره دست (فوت فروردین ۱۳۸۵) در همین پرورشگاه رشد کرد و یکی از نمایشگاه های دائمی او در همین پرورشگاه دایر است.

هنگام صدور شناسنامه برای بچه هایی که نام والدین آن ها نامشخص بود، شهرت صنعتی زاده را برای آن ها انتخاب می کردند.

در ۲۸ آبان ۱۳۱۰، جلسه ای با حضور ۵۴ نفر از گروه های مختلف کرمان به منظور تأسیس ساختمان بزرگتر، برای پرورشگاه تشکیل شد. تعداد ۲۱ نفر از ۵۰ تا ۱۰۰ قران و ۳۳ نفر بعدی از ۷۰ تا ۱۰ قران، کمک مالی نمودند.

در مجموع، مبلغ ۱۳۶۲ تومان برای تأسیس ساختمان تازه پرورشگاه فراهم شد. این ساختمان در سال ۱۳۱۸ افتتاح شد. بعدها برخی از بچه های مرکز، مهندس، پزشک، بازرگان و... شدند. مدیر داخلی دارالایتمام، در ابتدا میرزا محمدخان صفوی (مسیحی عکاس) بود. پس از او احمد اوحدی مدیریت آن را به عهده گرفت. او در پرورشگاه، مسئولیت اجرایی کارها را به عهده داشت. پرورشگاه، دارای قرائت خانه ای با بیش از ۵۰۰ مترمربع، مساحت بود که برای استفاده عمومی به بهره برداری رسید.

اندکی پس از افتتاح ساختمان جدید، اکبر صنعتی در آذر ماه همان سال به یک بیماری کوتاه مبتلا شد و بعد از سه روز در گذشت. پیکر او در همان قرائت خانه دفن کردند. پس از فوت صنعتی، تعدادی از افراد صاحب نفوذ کرمان، مثل غلامرضا آگاه، ابوالقاسم هرندی، ارجمند، عدل اسفندیاری و تعدادی از مقامات اداری، مثل استاندار، فرمانده لشکر و... مسئولیت هیات امثالی پرورشگاه را به عهده گرفتند.

عبدالحسین صنعتی زاده، فرزند اکبر صنعتی در تهران زندگی می کرد. شغلش فروش فرش و فیروزه بود. او با قمر تاج دولت آبادی (خواهر یحیی دولت آبادی) ازدواج کرده؛ اما بعد از چند سال از یکدیگر جدا شدند. حاصل ازدواج، دو دختر و دو پسر بود. وی با این که سواد چندانی نداشت، دو کتاب به نام های روزگاری که گذشت (گذر عمر) و رمان رستم در قرن بیست و دوم را نوشت. در رمان رستم در قرن بیست و دوم، وقتی هواپیمایی آسمان پیدای می شود، رستم برای ترساندن حاضران می گوید: این همان سیمرغ می باشد که برای کمک من آمده است. در بخش دیگر این رمان، مسابقه سرعت، بین موتور سیکلت و رخش گذاشته می شود که در نهایت رخش می باز. عبدالحسین صنعتی زاده در سال ۱۳۵۲ از دنیا رفت.

همایون صنعتی زاده در سال ۱۳۰۳ خ در تهران به دنیا آمد. به روایتی پدر و خانواده مادر او گرایش ازلی داشتند. مقطع متوسطه را در دبیرستان البرز به پایان رساند. وقوع جنگ جهانی دوم و اشغال ایران در شهریور ۱۳۲۰ باعث گردید که با مادر بزرگش به کرمان برود. پس از آن، مدتی در زمینه حمل و نقل برای متفقین کار کرد؛ سپس نزد پدرش به تجارت فرش و فیروزه پرداخت. پدر همایون در عین کار و فعالیت، انسان دست و دلبازی نبود و فرزندانش را به ساده زیستی و کار کردن مداوم عادت می داد. همایون را موقع تعطیلات تابستان، برای شاگردی به کتابفروشی تهران فرستاد؛ تا بداند باید کار کرد و تن آسان نبود. همایون در جوانی، همچون بسیار از هم نسلانش، جذب جریان های سیاسی چپ شد؛ اما پس از مدتی آن را رها کرد.

در سال ۱۳۲۴ شعبه ای از موسسه فرانکلین قاهره را در ایران تأسیس کرد. توانایی وی باعث شد که شعبه فرانکلین تهران به سرعت مستقل گردد. در همین زمان، کتاب ماه را به کمک ایرج افشار و ترجمه کتاب ویل دورانت را منتشر کرد. او برای اجرای هر یک از این طرح ها، گروهی از زنده ترین نویسندگان، مترجمان و کارشناسان را جمع کرده بود. در سال ۱۳۳۶ با وامی که از موسسه مرکزی و سازمان خدمات اجتماعی گرفت شرکت سهامی افست را با چهار دستگاه ماشین و سه میلیون تومان، سرمایه تأسیس کرد و بخشی از سهام آن را به ناشران و نویسندگان فروخت.

این شرکت، هم اکنون از چاپ خانه های بزرگ و مجهز کشور است. سهام دار عمده آن، سازمان خدمات اجتماعی بود که مخارج نشر کتاب های ابتدایی را می پرداخت. پیش از آن، کتاب های درسی را انتشارات مختلف، چاپ می کردند که گاهی صحافی آن نامناسب و دارای اشتباهات تایپی بود. بعد از مدتی، صنعتی زاده، امتیاز انتشار آن را از دولت گرفت. وی برای این کار، عده ای از مترجمان و مولفان کتاب های درسی را با هزینه موسسه به آمریکا، فرانسه، انگلیس و آلمان فرستاد؛ تا درباره چاپ، طراحی، صفحه آرایی و تالیف کتاب های درسی آن کشورها مطالعه کنند. اوایل دهه پنجاه، محل انتشارات را به سرخه حصار منتقل کرد.

به روایتش تشکیل و مدیریت سازمان مبارزه بابت سودای از دیگر فعالیت های صنعتی زاده در اوایل ۱۳۴۴-۱۳۴۳ بود. او اجرای این طرح را از روستاهای فروزین شروع نمود ولی به دلیل مشکلات امنیتی آن را رها کرد.

او طی قراردادی دو، سه میلیون دلاری، چاپ حدود ۱۲۰ عنوان از کتاب های درسی افغانستان را بر عهده گرفت. مدت این قرارداد، ده سال بود و سالیانه، حدود یک میلیون دلار برای فرانکلین سود داشت. از دیگر اقدامات وی راه اندازی مجدد چاپخانه وزرات فرهنگ افغانستان بود این چاپخانه با ۳۰۰ کارگر مدت ها بود که کار نمی کرد و با وجود مشاوره های متعدد، همچنان قادر به چاپ نبود. صنعتی زاده با اصرار وزیر فرهنگ افغانستان اداره آن را به عهده گرفت و ۳۵ کارگر افغانی را به ایران آورد. او به مدت شش ماه آنها را آموزش داد؛ پس از آن همراه کارگران افغانی ۳۵ کارگر ایرانی را با خود به افغانستان برد. در هر بخش، یک ایرانی و یک افغانی گذاشت و توانست پس از چند سال چاپخانه را راه اندازی کند و در اختیار دولت افغانستان قرار دهد.

او در سال ۱۳۴۲ به دعوت موسسه مرکزی فرانکلین، عده ای از ناشران را برای مطالعه در مورد فروش و چاپ کتاب به آمریکا، فرانسه و انگلیس فرستاد تا ضمن تشکیل جلسه با ناشران و کتاب فروشان، کار آن ها را از نزدیک مشاهده کنند.

موسسه فرانکلین تهران در انتخاب کتاب هایی که شعبه مرکزی برای ترجمه و انتشار می